خودباوری در شعر و اندیشه حافظ

ملک زاده، داوود

خود باوری در شعر و اندیشهء حافظ کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

یکی از مهم‏ترین مولفه‏هایی که روان‏شناسان برای موفقیت یک انسان به آن‏ تأکید دارند،مسئلهء"خود باوری‏"است.خود باوری،صفت بزرگی است که صفاتی‏ مثل‏"عزت نفس‏"و"اعتماد به نفس‏"را به همراه دارد.در کنار این صفات، وجود هنری قابل عرضه می‏تواند به موفقیت شخص منجر شود،که وجود یکی‏ بدون دیگری به جایی نمی‏رسد.یعنی هنرمندی که قدر هنرش را نداند،و آن را حقیر و کوچک بشمارد،نباید انتظار داشته باشد که دیگران او را و کار او را تأیید کنند.

هر چند گاه مسائلی مثل‏"شکسته نفسی‏"و نقطهء مقابل آن یعنی‏"خود بزرگ‏بینی‏"نیز در کنار اینها مطرح می‏شود.مثلا در فرهنگ ما،کسی که از خودش تعریف می‏کند و به اصطلاح به‏"خودستایی‏"می‏پردازد،به او بر چسب‏ تکبر و خود بزرگ‏بینی می‏زنند.

علاوه بر اینها،در سخنان بزرگان نیز بر این مسائل اشاره‏های فراوان شده‏ است و مرز بین این صفات را نشان داده و مشخص کرده‏اند.امام محمد باقر(ع) انسانها را سفارش به عزت نفس و شخصیت اخلاقی می‏کند و آنهایی را که‏ دارای چنین صفاتی نیستند خطرناک معرفی می‏کند و می‏فرماید:"کسی که در خود احساس شخصیت اخلاقی نکند،از وجود او در امان مباش!"

در هر حال،این مسئلهء ظریف و البته مهم و اساسی در زندگی انسان- که هنر هم جزو آن است- نقش بسیار مهم دارد و گاه سرنوشتها را رقم می‏زند و شخصیت انسانی را شکل و جهت می‏دهد.

به اعتقاد روان‏شناسان،در هر موقعیتی،عوامل چند دست به دست هم‏ می‏دهند،که ذکر همهء آنها از حوصلهء این مقال خارج است.ولی همین را بگویم‏ که‏"یک شاعر فقط با قدرت شعرش شاعر نمی‏شود."عکس این جمله هم‏ صادق است.حال شما خودتان از این مجمل،حدیث مفصل را بخوانید،لطفا!

اینها را گفتم تا برسم به حافظ و شعرش،تا به این نکته از شعر و زندگی حافظ هم توجهی بکنیم.در میان شعرهای حافظ-که تعدادشان کم هم نیست- اندیشه‏هایی مطرح است که با مسائل روان‏شناسی و اجتماعی و انسانی ما ارتباط دارد که در هر زمان قابل تأویل و استفاده است.

حافظ به عظمت شعرهایش اعتقاد دارد،بنابراین سروده است:

شعر حافظ همه بیت العزل معرفت است‏ فرین بر سخن دل‏کش و طبع سخن‏اش

و این اعتماد به نفس است که دیگران را دعوت به خواندن شعرش می‏کند و آنها را فرح‏بخش و جان‏افزا می‏داند:

بیا بخوان غزلی خوب و طرفه‏ای پرسوز! که شعر توست فرح‏بخش و جان‏فزا حافظ

و بر این باور رسیده است که بهتر از شعرهای او پیدا نمی‏شود:

کلک حافظ،شکرین میوه نباتی‏ست،بچین!

که در این باغ،نبینی ثمری بهتر از این.

امروزه،از دیگر توصیه‏های روان‏شناسان این است که شما تا می‏توانید تخیل کنید و در رویا سیر کنید و خود را در دل خواه‏ترین لحظه‏ها قرار دهید،چرا که مقدمهء رسیدن به اهداف بزرگ است و ناخواسته،در ضمیر ناخودآگاه انسان‏ تأثیر مثبت می‏گذارد و منجر به اندیشه‏های بزرگ و خلق کارهای بزرگ‏ می‏شود.حافظ نیز خیال این را در سر می‏پروراند که عظمت شعرش نه تنها زمین را فرا گرفته:

زشعر حافظ شیراز،می‏رقصند و می‏نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی.

بلکه تأثیرات شعرش را فرازمینی می‏پندارد و این چین بیتهایی می‏سراید:

غزل گفتی و در سفتی،بیا و خوش بخوان حافظ! که بر نظم تو افشاند،فلک عقد ثریا را.

در آسمان چه عجب گر زگفتهء حافظ سماع زهره به رقص آورد مسیحا را

یا:

سرود مجلس‏ات اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانهء توست.

و نیز این بیت:

صبح دم از عرش می‏آمد خروشی،عقل گفت: قدسیان گویی که شعر حافظ از برمی‏کنند.

گاه دیوان حافظ را به قرآن تشبیه کرده‏اند و خودش را لسان الغیب‏ نامیده‏اند.حافظ شعرش را مانند دعایی می‏داند که یار برای حاجت آن را به طلا می‏گیرد و به گردن،بند می‏کند:

حافظ،این دعا زکه آموختی که یار تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت.

و یا شعر شکرافشانش را داوری درد می‏داند و می‏گوید که از گلاب‏ و قند،در برابر این شعرها کاری ساخته نیست:

شفا زگفتهء شکرفشان حافظ جوی! که حاجتت به علاج گلاب و قند،مباد.

و حتی به جایی می‏رسد که آب حیات را در برابر قدرت کلامش‏ شرمسار می‏بیند:

آب حیات،حافظا!گشته خجل زنظم تو کس به هوای عشق او،شعر نگفته زین نمط.

حافظه به کار خودش ایمان دارد و آن را مستوجب پاداش بیشتری‏ می‏داند،پس انتظارش چنین است:

به این شعر تر و شیرین،زشاهنشه عجب دارم‏ که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‏گیرد.

ایجاد ذهنیت در مخاطب و به طور کلی در مردم خیلی مهم است.اگر مخاطبان خاص و البته مخاطبان عام و غیر حرفه‏ای شعر و ادبیات، عده‏ای از شاعران،چه معاصر و چه قدیمی را بر عهده‏ای دیگر ترجیح‏ می‏دهند،بخش مهمی از آن ناشی از همین ذهنیت است که از کتابهای‏ درسی گرفته تا فلان معلم و استاد،به ما رسیده است و بر حسب آن‏ قضاوتهای گوناگون و درجه‏بندی شاعران صورت می‏گیرد.

و امروزه در مصاحبه‏ها و مقالات شاعران می‏بینیم که دربارهء خود و کارهایشان حرف می‏زنند و برای مجموعهء شعرها و نوشته‏های که قرار است منتشر کنند،گرد و خاک می‏کنند،و گاه آن را از دیگری برتر می‏دانند و حتی اسم شاعر را می‏آورند.حافظ از این امر مستثنی نبوده‏ است:

چه جای گفتهء خواجو و شعر سلمان است‏ که شعر حافظ شیراز به زشعر ظهیر.

و در مقایسه‏ای با نظامی،شعر را از آن اعلاتر می‏داند،و اشعار خود را سلیس و آب‏دار خوانده و کارهای نظامی را پیچیده و تاب‏دار.و در همان بیت رندان خود را شاعر و نظامی را"ناظم‏"معرفی می‏کند:

چو سلک در خوش آب است،شعر تو حافظ! که گاه،لطف سبق می‏برد،زنظم نظامی.

و در مجالی دیگر به برخی از منتقدان معاصرش که او را متأثر از سعدی پرآوازه می‏دانسته‏اند،جواب می‏دهد که این طور نیست و سبک‏ شعر او متفاوت از سعدی است و بعد اقرار می‏کند که از سبک خواجو متأثر است.همان مسئله‏ای که خیلیها امروز هم بر آن اشاره دارند:

استاد غزل سعدی است،پیش همه کس،اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو.

شاعرانی در دهه‏های سی و چهل پیدا شدند که خواستند جهانی‏ شوند و این روند الان هم ادامه دارد،البته شاعران بزرگ ما مثل همین‏ حافظ،یا مولوی و فردوسی و خیام و...به زبانهای مختلف ترجمه‏های‏ موفقی داشته‏اند.و نیز اخیرا تا حدودی آثار نیما،شاملو و فروغ و...و یا در سالهای اخیر کسانی هم پیدا شدند یا خودشان شعر خودشان را ترجمه می‏کنند یا همسرشان و یا دوست مترجمشان.یعنی به‏ مطرح شدن در منطقه و کشور بسنده نمی‏کنند.

حافظ نیز به نوعی وسوسهء این را دارد که فراتر از منطقهء فارس و اطراف برود؛

عراق و پارس گرفتی به شعر خوش حافظ! بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.

همان ناقدانی که زمانی باعث شدند تا حافظ جلسهء شعر را ترک کند، بعدها هم که شعرش قابل شده،به درست یا نادرست،بر او خرده‏ می‏گیرند.تا حافظ دلش را با این بیت قوت می‏دهد:

حافظ!چو آب لطف،زنظم تو می‏چکد حاسد،چگونه نکته تواند بر آن گرفت؟

ناگفته نماند که اتصال حافظ به قدرت خداوندی،از موفقیتهای اوست‏ که در بسیاری از شعرهایش به این امر اقرار کرده است.و اگر زمانی خود و هنرش کوچک شمارد،نه در برابر هر کس و ناکس،که فقط در برابر پروردگارش،چرا که او را شایستهء این تواضع و خود کوچک‏بینی می‏بیند و این کرنش را اساس بندگی انسان می‏داند و بعد به زبان اقرار می‏کند که هنرش از جانب پروردگارش است:

حسد چه می‏بری ای سست نظم!بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن،خداداد است.

و گاه حتی منتقدان را به دلیل این که چیزی بارشان نیست،متهم‏ می‏کند:

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد.

و در اامه چنین سخن می‏گوید:

زشعر دلکش حافظ کسی شود آگاه‏ که لطف طبع و سخن گفتن دری داند.

و دست آخر تهدید می‏کند که اگر زیاده خرده بگیرند او هم بلد است‏ از خودش دفاع کند و یا او هم می‏تواند شعر آنها را نقد کند و به اصطلاح‏ مقابله به مثل کند:

مدعی گو،برو و نکته به حافظ مفروش! کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد.

حافظ،بزرگی است که بسیاری از بزرگان به بزرگی‏اش صحه‏ گذاشته‏اند و جنبه‏های مختلف شعری و شخصیتی او را بررسی کرده‏اند. می‏بینیم که ادعاهای حافظ به گزاف نبوده و او آن چنان بوده که‏ می‏اندیشیده و آن گونه که خود را باور داشته خلق می‏کرده است.

و نیز بر این ایمان و باور داشه که هر تصوری که انسان از خودش‏ داشته باشد.دیگران نیز همان تصور را دربارهء او خواهند داشت.

پس با صلابت تمام سروده است:

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب‏ تا سر زلف عروسان سخن،شانه زدند.

هنرمندی که قدر هنرش را نداند،و آن را حقیر و کوچک‏ بشمارد،نباید انتظار داشته باشد که دیگران‏ او را و کار او را تأیید کنند. @حافظ به عظمت‏ شعرهایش اعتقاد دارد،بنابراین سرده‏ است: شعر حافظ همه‏ بیت العزل معرفت‏ است‏ آفرین بر سخن دل‏کش‏ و طبع سخن‏اش‏ @حافظ به کار خودش ایمان دارد و آن‏ را مستوجب پاداش‏ بیشتری می‏داند،پس‏ انتظارش چنین است: به این شعر تر و شیرین،زشاهنشه‏ عجب دارم‏ که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‏گیرد.